

# در ستایش ایستادگی

نگاهی انتقادی به



مهاجرت کنشگران جنبش های اجتماعی از ایران

زهرا اسدیپور

باید هر کنشگری از خود درباره ی چیستی ارتباطش با جنبش بپرسد. به راستی ارتباط ما جنبش های اجتماعی چگونه است؟ آیا از رهگذر کنشگری خود، رابطه ای یک سویه با جنبش داشته است؟ آیا همواره این کنشگران هستند که به جنبش خدمت می کنند، آیا ما خود از جنبش هویت نگرفته ایم؟ آیا بخشی از سرمایه ی اجتماعی جنبش صرف پرورش یافتن ما نشده است؟ و از این رهگذر خود بخشی از این سرمایه ی اجتماعی نشده ایم؟ آیا می توان به یک باره این رابطه ی دوسویه را نادیده گرفت و ادعا کرد انتخاب رفتن و ماندن انتخابی فردی است،

.....

جهانی سازی و فراگیرتر شدن رسانه های جمعی، که از سویی منعکس کننده ی پیشرفت های جهان اول و رفاهی که ادعا می شد برای همه ی ساکنان آن کشورها فراهم است، بود، و از سویی دیگر مقایسه ی شمال و جنوب را بیش از پیش تسهیل می کرد، آرزوی گریز از "فلاکت زندگی در جنوب" و "رسیدن به بهشت موعود غرب" را عمومی تر کرد. از سویی دیگر پیشرفت چشمگیر صنعت حمل و نقل و کاهش نسبی هزینه های جابجایی فرصتی برای برآورده کردن آرزوهای اغلب فروخته ی اهالی جنوب فراهم ساخت تا خود را به شمال خوشبخت! برسانند.

نمی توان انکار کرد، آرزوی مهاجرت از جنوب به شمال- چه محقق شود و چه نشود- در اصل برخاسته از اختلاف سطح رفاه در شمال و جنوب جهان است، و تا زمانی که این اختلاف وجود داشته باشد، خواهد پایید. به نظر می رسد بررسی روند مهاجرت از ایران نباید خارج از این زمینه ی جهانی صورت گیرد.

مهاجرت، پدیده ای است که علاوه بر ابعاد فردی، ابعاد اجتماعی مهمی نیز دارد. ایران نیز چون همه ی جهان، با این پدیده مواجه بوده است. با این تفاوت که در ایران علاوه بر جستجوی شرایط بهتر اقتصادی، مهاجران در پی آزادی های اجتماعی و گاه سیاسی اند. حاشیه های تلاش برای مهاجرت در ایران، گاه از متن آن مهمتر و موثرتر بوده اند. نگاهی انتقادی به این حاشیه های موثر و اغلب مخرب، هدف این نوشته است. به عبارت دیگر، این نوشته سعی دارد تا به خصوص نگاهی انتقادی بیفکند بر پدیده ی مهاجرت کنشگران ایرانی در سالهای اخیر و تاثیرات آن بر جنبش های اجتماعی.

## از بهانه تا بزرگنمایی

سرکوب خیزش مردمی پس از انتخابات مناقشه برانگیز ۸۸، به مدد خشونت های خیابانی و بازداشت های گسترده صورت پذیرفت. هر بار حضور خیابانی مردم همراه بود با بازداشت های گسترده و فله ای تظاهر کننده گان. اکثر افراد بازداشت شده در این تظاهرات، پس از چند روز آزاد شده و تعدادی نیز به حبس های کوتاه مدت و بلندمدت محکوم شدند. در جریان این حوادث، ۱۱۲ نفر کشته شدند. (۱) دو نفر به بهانه ی حضور در تظاهرات خشونت آمیز عاشورای ۸۷ اعدام شدند (۲) و حکم اعدام چند نفر از جمله فرزند کمانگر- که پیش از این حوادث به تایید رسیده بود- به اجرا گذاشته شد. حوادث پس از انتخابات، سرفصلی شد بر موج جدید گریز از ایران. بسیاری از فرصت افزایش حساسیت افکار عمومی بر روی حوادث ایران بهره بردند تا به آرزوی دیرین خود مبنی بر زندگی در غرب! جامه ی عمل بپوشانند. و البته عده ی زیادی از کنشگران جنبش های مختلف اجتماعی نیز، گاه در پی همان آرزو و اغلب در پی ترس از بازداشت - ترس هایی که در بیشتر موارد بی پایه بوده است- از کشور خارج شده اند و به جرگه ی مهاجرین پیوستند. به نظرمی رسد در شرایطی که قوانین مهاجرت روز به روز سخت تر می شود، در دسترس ترین راه برای دست یافتن به آرزوی زندگی در غرب، برای بسیاری کسب پناهندگی است. اما قوانین و شرایط پناهندگی شامل بسیاری از مردم عادی و حتی کنشگران جنبش های اجتماعی نمی شود. در نتیجه مواجه شده ایم با تصویرسازی های غیرواقعی و حیرت انگیز از حوادث ایران و از شرایط زندگی در ایران، به عنوان تنها راه کسب پناهندگی. نمونه ای از این تصاویر غیرواقعی را می توان در فیلم مستند ناکجا آباد دید. در این فیلم، کارگردان در ابتدای فیلم از خشونتی می گوید که در ایران در انتظار زنان است، در پس زمینه ی تک گویی های کارگردان تصاویری از

زنان زندانی نمایش داده می شود، نسرین ستوده، بهاره هدایت و... کارگردان می پرسد آیا سرنوشتی چون این در انتظار زنانی که از ایران گریخته اند نمی بود؟ به نظر می رسد پاسخ از دید کارگردان مثبت است. در ادامه دختر جوان همجنس گرایی از مصائب خود در ایران می گوید، و از این که فکر می کرده همچون بسیاری از همجنس گرایان دیگر که اعدام شده اند، اعدام در انتظارش است. کارگردان نیازی نمی بیند تا این نگاه در فیلم اصلاح شود، و اشاره شود که تا به حال هیچ گزارش ثبت شده ای حتی از بازداشت زنان همجنس گرا وجود ندارد، چه برسد به اعدام آنان. به نظر می رسد با روال فیلم این سازگارتر است که به نظر رسد مجازات همجنس گرایی زنان در ایران اعدام است و بسیاری به این جرم اعدام شده اند. همچنان که وانمود می شود سرنوشت حبس های طویل المدت در انتظار تمام چندهزار زنی بوده است که از ایران "گریخته اند". اما این تصویر تا چه حد با واقعیت همخوان است؟

تعداد زندانیان سیاسی عقیدتی ای که هم اکنون در زندان به سر می برند کمتر از دو هزار نفر است. در حالی که تنها در سال ۲۰۱۱، حدود بیست هزار درخواست پناهندگی از ایرانیان در ۴۷ کشور جهان ارائه شده است. (۳) حال جا دارد پرسید، آیا به راستی تمام این چند هزار تنی که به بهانه های سیاسی و عدم امنیت از ایران خارج شده اند، در صورت ماندن در ایران با حبس مواجه می شدند؟ یعنی به فرض این که این افراد از ایران خارج نمی شدند ما هم اکنون به جای دوهزار زندانی سیاسی، هزاران زندانی سیاسی می داشتیم؟ هرگونه پاسخ مثبتی به این سؤال، غیرمنطقی و دور از واقعیت است. مروری بر داستان هایی که برای کسب پناهندگی ساخته شده اند و تصویری که از شرایط در ایران ارائه می شود، بیش از پیش بر تاسف انگیزی این شرایط می افزاید. به یاد می آورم دوستی که در مرکز مربوط به درخواست های پناهندگی مشغول بود، از درخواست پناهندگی زنی می گفت که "کیس" پناهندگی اش این بود که "عضو کمپین یک میلیون امضا بوده است، و وقتی برای تحویل دادن امضاهای کمپین در راه دفتر کمپین بوده است، بازداشت، و تجاوز شده است". این زن که به خود زحمتی نداده بود تا حداقل اطلاعاتش درباره ی کمپین را انقدر افزایش دهد که بداند کمپین هرگز دفتری نداشته است، داستان خود را با روایتی از تجاوز در هم آمیخته است تا احتمال پذیرش پناهندگی را بالاتر ببرد، حتی به قیمت ارائه ی تصویری موحش از شرایط ایران. داستان سرایی برای کسب پناهندگی به افراد عادی جامعه محدود نمی شود. داستان های فراوانی بر سر زبان ها است، از روایات جعلی ای که

کنشگران! از خطر نه تنها بازداشت، که اعدام خود ساخته اند تا بتوانند به حق پناهندگی دست یابند.

اشاره به این داستان سرایی های غیرواقعی هرگز به این معنا نیست که منکر خطرات موجود برای کنشگران و یا مردم عادی ایران شویم و ادعا کنیم، شرایط در ایران خالی از نقص و خطر است. بی تردید این طور نیست، آزادی های اجتماعی و سیاسی افراد در ایران به تناوب نقص می شود، اوضاع اقتصادی به شدت رو به بدتر شدن دارد، امنیت اقتصادی اقشار وسیعی از مردم در معرض تهدید دائمی است. اما آن چه که در واقعیت شایسته ی تغییر ایران وجود دارد، هرگز هم طراز آن چه که در اغلب داستان سرایی های درخواست های پناهندگی ارائه می شود نیست. و ما در موارد بسیاری درباره ی کنشگرانی که مهاجرت کرده اند مواجه شده ایم با بزرگنمایی خطرات احتمالی در ایران که گاه می کوشند تا این توهمات را به خورد افکار عمومی نیز بدهند.

### این انتخاب فردی نیست

بسیار شنیده شده است که در پاسخ به انتقاد از روند خروج از کشور گفته می شود، ماندن یا رفتن انتخابی فردی است. کسی انتخاب می کند بماند و کسی نیز رفتن را انتخاب می کند. و این حق هر کسی است که انتخاب های فردی خود را در زندگی اش داشته باشد. در این استدلال آن چنان از انتخاب فردی درباره ی رفتن یا ماندن سخن گفته می شود که گویا این تصمیم هیچ تاثیری بر دیگران - دیگرانی که از قضا نه تنها مردم عادی، که آنهایی را شامل می شود که همگامان فرد بوده اند در مسیری که قرار بود با هم پیموده شود- ندارد.

باید هر کنشگری از خود درباره ی چیستی ارتباطش با جنبش بپرسد. به راستی ارتباط ما جنبش های اجتماعی چگونه است؟ آیا از رهگذر کنشگری خود، رابطه ای یک سویه با جنبش داشته است؟ آیا همواره این کنشگران هستند که به جنبش خدمت می کنند، آیا ما خود از جنبش هویت نگرفته ایم؟ آیا بخشی از سرمایه ی اجتماعی جنبش صرف پرورش یافتن ما نشده است؟ و از این رهگذر خود بخشی از این سرمایه ی اجتماعی نشده ایم؟ آیا می توان به یک باره این رابطه ی دوسویه را نادیده گرفت و ادعا کرد انتخاب رفتن و ماندن انتخابی فردی است، همان طور که انتخاب کفش و لباس فردی است و به دیگران مربوط نیست؟ به باور من این انتخاب هم فردی است و هم فردی نیست. فردی است به این اعتبار که نهایتاً این خود فرد است که تصمیم به ماندن یا رفتن می گیرد و فردی نیست، زیرا نه فقط خود فرد که جنبش نیز در این موضوع

ذی نفع است.

بی راه نیست اگر ادعا کنیم، هر کدام از ما با اختیار کامل در مسیر کنشگری قدم گذاشتیم. در رابطه ای تعاملی با جنبش قرار گرفتیم به سرمایه ی اجتماعی جنبش افزودیم و از آن هویت گرفتیم، در بستری که جنبش فراهم کرده بود، ورزیده شدیم، اشتباه کردیم و از اشتباهات خود آموختیم و رشد کردیم. پذیرفتنی نیست تا به یکباره تعبیری یک سویه از این رابطه کنیم و رفتن را به مسئله ای فردی فروکاهیم و در نظر نگیریم که فقدان ما چه اثری- حتی کوچک - بر جنبش خواهد گذاشت. البته این به این معنا نیست که کنشگران به صرف انتخاب اولیه ی خود در پیمودن مسیر کنشگری، حق هرگونه تغییر دادن مسیر خود را از دست می دهند، بلکه به این معنا است که بپذیریم جنبش بر گردن ما حقی دارد و منافع آن را نیز در تصمیم گیری خود لحاظ کنیم، حتی اگر بخواهیم یک سره به منافع خود بیندیشیم نیز، بدانیم که رابطه ای دو سویه را به موضوعی شخصی فروکاسته ایم...

این حق هر کسی است که همان گونه که آزادانه و آگاهانه به جنبش پیوسته است آن را نیز ترک گوید. بی تردید فقدان هر فرد با تمام ضعف ها و قوت هایی که به او منتسب است، به تضعیف جنبش منجر می شود، اما این موضوع نافی حق فردی کنشگران بر ترک جنبش نیست. آن چه در این بحث مدنظر است نه رد کردن حق افراد برای ترک کنشگری، بلکه تاکید بر این موضوع است که کنشگران هرگز در رابطه ی خود با جنبش ها، نقش ارائه کننده ی صرف خدمات! را ندارند، بلکه آنچه که از جنبش دریافت می کنند در موارد متعددی به مراتب بیش از آن چیزی است که به آن داده اند.

به باور من تا زمانی که ما خود را کنشگر می دانیم، موظفیم تا منافع جنبش را نیز در تصمیماتی که به نظر فردی می رسند در نظر بگیریم. و البته پروسه تشخیص منافع جنبش نیز فردی صورت نمی گیرد. نمی توان انکار کرد که گاه بقا و بالندگی جنبش به خروج فعالین آن منوط است. (البته این موضوع بیشتر درباره ی حرکت ها و کنش های غیرعلنی معنا می یابد) اما حتی در چنین شرایطی باید روند خروج از کشور کنشگر، و جایگزینی او، در پروسه ای جمعی بحث و تصمیم گیری شود. نه این که تمام این پروسه بدون توجه به تاثیرات جمعی آن، شخصی و فردگرایانه طی شود و کنشگرانی که مانده اند ناگهان با شوک خروج همراهان نشان مواجه شوند. آن چه در این مطلب با نگاهی انتقادی به آن پرداخته شده است، مهاجرت هایی است که "فردی تلقی شده اند"

و تاثیرات جمعی آن، کمتر به بحث عمومی گذاشته شده است.

## “کنشگری در تبعید” گزاره ای قابل تامل

آیا کنشگری منوط به حضور در ایران است؟ آیا می توان ادعا کرد دغدغه های کنشگران در خارج از ایران کاستی می گیرد؟ آیا می توان آنها که مهاجرت را برگزیده اند خارج از دایره ی کنشگری محسوب کرد؟ پاسخ به این سئوالات در پیوند عمیق با موضع گیری ای است که منافع جنبش را در تصمیم گیری های فردی اساسی تلقی می کند. به باور من بدیهی است که یک جنبش که توان تغییر شرایط را دارد جز در متنی که خواهان تغییر آن است نمی تواند رخ دهد و نضج گیرد. اما این به معنای رد تاثیر کنشگران خارج از کشور نیست. بلکه به معنای درک تفاوت جایگاه داخل و خارج کشور در نضج جنبش است. به این اعتبار، کنشگری که ایران را ترک می کند، در واقع زمین اصلی بازی را ترک گفته است. و پس از رفتن ارتباط و تاثیر و تاثیر بی واسطه با واقعیت جامعه را از دست می دهد. درک مسایل اجتماعی، در پیوند شدید با ارتباط بی واسطه با اجتماع است. نمی توان در کتاب خانه نشست و یا روزنامه خواند یا بدتر از آن پشت صفحه ی مونیتر نشست و از طریق فیس بوک! (۴) نبض جامعه را در دست داشت و شناخت کافی از آن کسب کرد و تحولات آن را پیش بینی کرد، و در آن شریک شد و بر آن تاثیر گذاشت. به خصوص اگر در متنی زندگی کنی که با جامعه ی ایران بسیار متفاوت است. عدم توجه به این موضوع، ندیدن اهمیت “مکانی” که یک کنشگر در آن و کیلومترها دور از ایران به سر می برد، و تاثیر آن بر دریافت و تحلیل وقایع ایران، منجر می شود تا گاه واکنش هایی غریب از آن سوی آبها رخ دهد. مثال های فراوانی در این مورد وجود دارد، می توان به فراخوان فعالین جنبش زنان در خارج از کشور اشاره کرد که زنان ایرانی را به حضور در خیابان ها در ۸ مارس سال ۸۹ دعوت می کردند، و احتمالن توقع حضور پرشور زنان و تسخیر خیابان توسط زنان را در دل و سر می پروراندند. بگذریم از فراخوان های ادواری “جنبش سبز” که دیگر نه حتی مردم عادی، بلکه نیروهای امنیتی را نیز چندان به خیابان نمی کشاند.

مثال دیگری در این میان، برخوردها و واکنش های تعدادی از فعالین کارگری خارج از کشور به نامه ی کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری به قوه ی قضاییه و تخطئه ی این عمل، بدون توجه به مقتضیات شرایط عینی فعالیت در داخل کشور است. مثال های شخصی تری نیز در این میان وجود دارد. به یاد می آورم در دوره ی بازداشت اعضای کمیته هماهنگی، یکی از فعالین کارگری بنام، که در

حوادث پس از انتخابات از کشور خارج شده است، در مصاحبه ای با رادیو فردا در اظهارنظری کاملاً بیگانه با شرایط و واقعیت های جامعه ایران، خانواده های زندانیان کارگری را به کم کاری متهم می کرد... و البته درک تلخی شنیدن چنین قضاوت هایی توسط خانواده هایی که چه بسا برخلاف فعال کارگری مزبور، آگاهانه انتخاب کرده اند علی رغم همه ی خطرات در ایران بمانند، چندان سخت نیست. آن چه می خواهیم از این مثال ها نتیجه بگیریم این است که فقدان هوشیاری نسبت به اهمیت ارتباط میان محل زندگی و درک درست و دقیق از شرایط واقعی اجتماع، تا چه حد می تواند گمراه کننده باشد.

نگاهی به فعالینی که پس از خروج از کشور، منفعل نشده اند و همچنان به فعالیت ادامه می دهند، آشکار می سازد این فعالین در مقایسه با آن چه که در داخل ایران کرده اند و نوشته اند، عمدتاً هیچ کار درخشانی ارائه نکرده اند. به نظر می رسد در ارائه ی تحلیل های ارزشمند بیش از این که آزادی های سیاسی مطرح باشد، درک بی واسطه ی متن مهم است. و از این رو است که آن ها که فضای آزاد سیاسی را به قیمت دوری از متن واقعی اجتماع به دست آورده اند کمتر توانسته اند اثر ارزشمندی از خود به جای بگذارند.

از دیگر سو آشکار است که حساسیت سیاسی ایرانیان خارج از کشور نسبت به مسایل ایران و حتی حساسیت کنشگران خارج از کشور به شدت بستگی به آن چیزی دارد که در ایران می گذرد. می بینیم، تنها وقتی در ایران خیابان ها به تسخیر مردم در می آید، ایرانیان خارج از کشور نیز به خیابان ها هجوم می آورند. در سطح کنشگران نیز، اتفافی چون بازداشت بیش از ۶۰ نفر از فعالین کارگری کمیته هماهنگی، که نشان از زنده و قدرتمند بودن جنبش کارگری در ایران داشت، در میان فعالین چپ خارج از کشور همگرایی بی سابقه ای در حمایت از این زندانیان و ترتیب دادن آکسیون های مشترک در پی داشت. نگاهی به این چند سال اخیر ثابت می کند، سطح حرکتی که در خارج از کشور صورت می گیرد، به شدت بستگی به آن چیزی دارد که در داخل می گذرد. و البته تنها نقشی حمایت کننده - و البته موثر در این جهت است. و برخلاف آن چه که گاه تبلیغ می شود، کنشگرانی که در زیر تیغ سرکوب اما در ایران فعالیت کرده اند به مراتب موثرتر و مولدتر بوده اند از آن ها که در فضای آزاد سیاسی خارج از ایران تنفس کرده اند و تحلیل کرده اند. پس بی تردید اگر قرار باشد به منافع جنبش بیاندیشیم، نفع جنبش در ماندن است و نه رفتن.

به همه ی این ها باید بیفزاییم، خروج بی رویه ی فعالین از کشور،

موجب شده است تا بر آنها که تصمیم گرفته اند بمانند فشار مضاعفی وارد شود. وقتی ترک کشور به عنوان گزینه ای عادی و معمول تلقی شود، دیگر به جای این که از رفتن افراد تعجب کنیم و آن را عجیب بشماریم، ماندن کنشگران عجیب تلقی می شود و این فشار را بر آنها که مانده اند مضاعف خواهد کرد. اکنون فضا به گونه ای شده است که انگار آدم ها باید برای ماندنشان دلیل بیاورند و نه برای رفتن شان و در چنین شرایطی عجیب نیست که اصرار بر ماندن همچون "کله شقی" ای قلمداد شود که در نظر سرکوب کنندگان شایسته ی "گوشمالی" است. سخت نیست تصور این که بر سر جنبشی که فعالین آن باید برای ماندنشان دلیل بیاورند، چه خواهد آمد و تا چه حد تضعیف خواهد شد. دردناک این جا است که گاه ادعا می شود نیت "رفته گان" تقویت جنبش بوده است. باید پرسید چگونه می توان پذیرفت که نیت کنشگران از خروج از کشور تقویت جنبش باشد؟ حال آن که آنان با خروج از کشور پیشاپیش به تضعیف جنبش پرداخته اند.

به باور من، هر فردی پیش از حضور در عرصه ی اکتیویسم، باید درکی واقع بینانه از شرایط ایران داشته باشد. در شرایطی که حتی دولتمردان سابق نیز مغضوب و گاه زندانی می شوند، بدیهی است که منتقدان حاکمیت و فعالین جنبش های اجتماعی نباید خطر زندان را دور از خود و بعید تصور کنند. از دیگر سو باید درکی واقعی از خطرات داشت. نه باید این خطرات را انکار کرد و ناآگاهانه پا به عرصه ی کنشگری گذاشت و نه این که این خطرات را آن چنان بزرگ دید که مثلا پادافره اتهامی که مجازات آن حداکثر حبسی تعلیقی است، اعدام تصور کرد و از کشور گریخت.

به همه ی این ها می افزایم که زندان هرگز پایان کنشگری نیست. در تمام جهان نمونه ی های درخشانی از افرادی وجود دارد که در زندان کنشگری آنها اوج گرفته است. گرامشی آثار بی نظیر خود را در زندان نگاشته است، در ایران نیز، می توان به آثار بیژن جزنی که در زندان نگاشته شده اند اشاره کرد و در همین دوران اخیر، مثال درخشانی از این افراد نسرين ستوده است که در نهایت بی سلاحی بارها از جان خود سلاحی ساخته است و از حقوق خود و دیگر زندانیان دفاع کرده است. انتشار مقالات تحلیلی و نامه ها و بیانیه های تحسین برانگیز زندانیان سیاسی در بند نمونه های دیگری از کنشگری است، آن هم زیر چشمان و نظارت سرکوب گران.

زندان اتفاق خوشایندی نیست. فشاری که زندان و به خصوص انفرادی و بازجویی به زندانی وارد می آورد قابل انکار نیست. اما تعبیر



زندان به عنوان محلی که زندانی عمر را می‌بازد و هیچ اثری ندارد، درست نیست.

با همه‌ی آنچه که گفته شد من نمی‌توانم کسی را که به حبسی طولانی محکوم شده است و ترجیح می‌دهد برود، سرزش کنم، اما این به این معنا نیست که صمیمانه آنها را که زندان را به خروج از کشور ترجیح داده‌اند تحسین نکنم.

## سخن آخر

باید درباره‌ی مهاجرت و خروج از کشور حرف زد، این موضوع به شدت با هیجان و احساسات ما آمیخته است. کمتر می‌توان درباره‌ی مهاجرت حرف زد و خشم کسی را برنیا نگیخت. در موارد بسیاری مهاجرت‌های اغلب بی‌خبر و ناگهانی فعالین، موجی از آزردگی از خود به جا گذاشته است. این موضوع حتی گاه بر روابط دوستانه نیز تاثیر گذاشته است. احساس فریب خورده‌گی، جا ماندن، و حتی خیانت حس می‌شود. معمولاً میان آنها است که مانده‌اند. به خصوص که شیوه‌ی های رفتن اغلب انتقاد برانگیز بوده است و از آن انتقاد برانگیزتر وعده‌های دور از واقعیت مبنی بر برگشتن است. چهره‌های مطرح اپوزیسیون، اغلب می‌گویند که موقتی رفته‌اند و در اولین فرصت برخواهند گشت و نیامده‌اند بمانند و ... این پاسخ‌های غیرواقعی موجی از بی‌اعتمادی را میان کنشگران ایجاد کرده است. شخصاً به یاد می‌آورم زمانی که برای تحصیل از کشور خارج می‌شدم، اغلب دوستان جنبشی ام چه داخل و چه خارج ایران، ادعای مبنی بر این که نمی‌روم که بمانم را جدی تلقی نمی‌کردند.

از دیگر سو، ممکن است وسوسه‌ی رفتن به خصوص در این شرایط که انگار باید برای ماندن دلیل داشت نه برای رفتن، در سر و دل بسیاری باشد و از ترس واکنش‌های احساسی شدید دوستان، از طرح آن طفره روند. اما به هرحال مسئله با طفره رفتن از طرح آن، حل نمی‌شود. باید درباره‌ی رفتن و ماندن حرف زد، باید کوشید بدون هیجان و احساس درباره‌ی جنبش و نقش مخرب مهاجرت بر روی آن حرف زد. باید به آنها که می‌خواهند به جرگه‌ی اکتیویست‌ها بپیوندند، از مخاطرات احتمالی گفت و از آنها خواست تا دیدی واقع بینانه نسبت به شرایط داشته باشند. تا باز در بزنگاهی دیگر با هجوم کنشگران به خارج مرزها مواجه نشویم. و البته باید با فعالین خارج از کشور رابطه‌ای جدید، مبتنی بر موقعیت جدید طراحی کرد. که پرداختن به این خود نیازمند مجال دیگری است.

---

۱- <http://chrr.biz/spip.php?article18235>

۲- [www.roozonline.com](http://www.roozonline.com)

۳- [www.unhcr.org](http://www.unhcr.org)

۴- تازه‌ترین آمارگیری نشان می‌دهد ۸۵ درصد کاربران اینترنت در ایران از طریق Dial up به اینترنت وصل می‌شود

بازار دیجیتال- ضریب نفوذ اینترنت در ایران ۷/۱۴ درصد است. این تازه‌ترین آمار از وضعیت اینترنت در کشور است که بر اساس نتایج طرح آمارگیری از کاربران اینترنت در سال ۱۳۸۹ و توسط مرکز آمار ایران منتشر شده است.

[www.donya-e-eqtasad.com](http://www.donya-e-eqtasad.com)

اگر به این ضریب نفوذ پایین، مشکلات دسترسی به سایت‌های اجتماعی و فیلترینگ را بیفزاییم، آشکارتر می‌توان به این نتیجه رسید که "جامعه‌ی فیس بوکی" نمونه‌ی معرفی از جامعه‌ی ایران نیست و "معرف" تلقی کردن آن تا چه حد می‌تواند گمراه‌کننده باشد.